

محمد حسین معتمد راد

پیامبری که سلمان شناخت!

بررسی زندگی سلمان فارسی، صحابه بزرگ پیامبر (ص)

اشاره

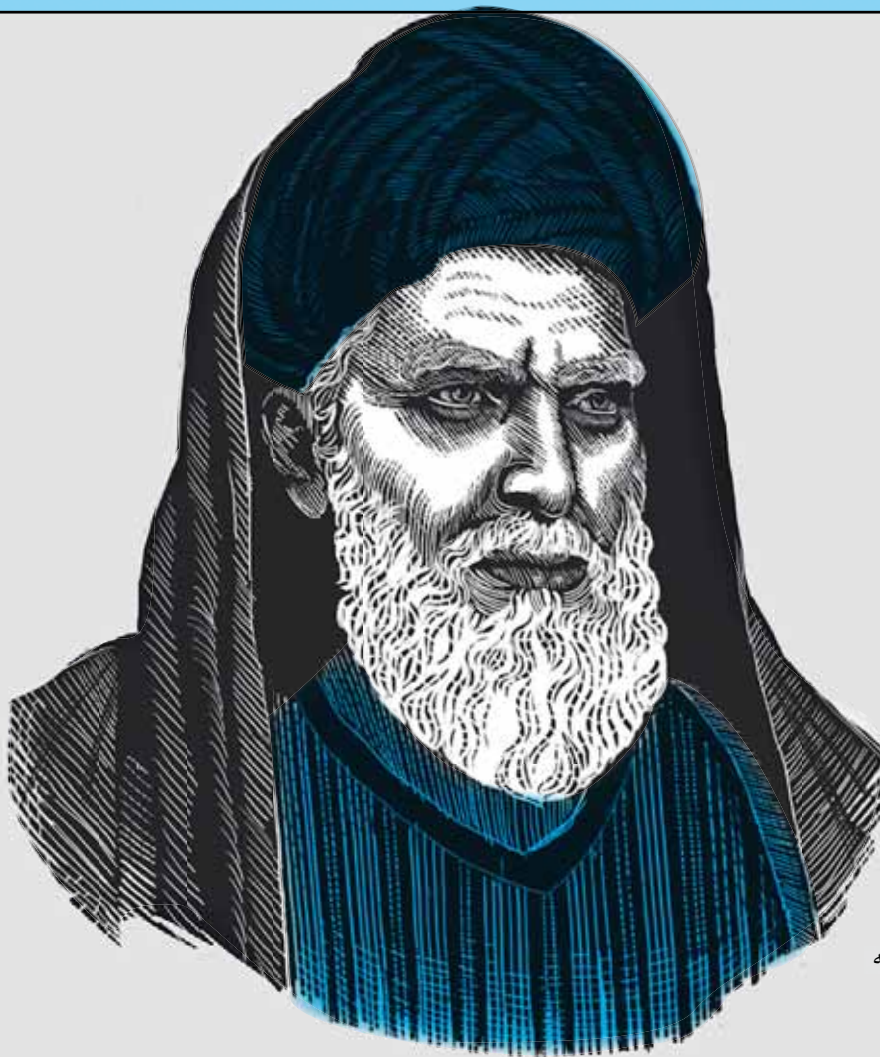
«جی» از نواحی نزدیک اصفهان، و مشهور است که محل تولد سلمان فارسی، صحابه بزرگ پیامبر اسلام بوده است؛ شخصیتی که با سفرهای بسیار و تحقیق و جست‌وجوی خود اسلام را دریافت و آن را پذیرفت. نام او روزبه بود ولی بعدها که مسلمان شد پیامبر (ص) او را سلمان نامید. سلمان انسانی پاک‌سرشت و مخلص بود. آموخته‌های دوران کودکی و نوجوانی‌اش او را به سوی آیین‌های متفاوت کشاند. او که نمی‌خواست اندر زها و اندیشه‌های پدرش را، که برخاسته از آیین زردشت بود، کور کورانه بپذیرد، گمشده خود را در سرزمین‌های دیگری می‌جست. با کاروان‌هایی همراه شد و از شهری به شهری رفت و بسیار سفر کرد و مردمان بسیاری را دید. حتی در جایی او را به بردگی گرفتند. در این سیر و سفرها بود که با آیین مسیح آشنا شد. اما چون روح جست‌وجوگر وی همواره در پی کشف حقیقت بود به آن دل نبست. در نهایت، خلوص و نیت پاک او موجب هدایتش شد. و آن وقتی بود که دست تقدیر وی را به سرزمین حجاز رهنمون شد و از قضا محمد رسول خدا (ص) را دید.

سلمان، یا همان روزبه دوران کودکی و نوجوانی، با آن سوابق اندیشگی، قدم به سرزمینی گذاشت که دایره دعوت پیامبر اکرم (ص) بود؛ و اکنون می‌خواست علائم پیامبری را که در جست‌وجوی وی بود با محمد (ص) که مدعی بود فرستاده خداست، تطبیق نماید.

چنین بود که روزبه، این مهمان پاک‌سرشت، سرانجام پس از آن سیر و سفرها، گمشده خود را در وجود رسول خدا یافت؛ و او را در مدینه ملاقات کرد. پیامبر (ص) پس از شنیدن شرح حال «روزبه» او را در آغوش گرفت و وی را «سلمان» نامید.

در این جستار، نخست به آشنایی با شخصیت سلمان می‌پردازیم و در ادامه، سیر زندگی معنوی این صحابی بزرگ را بازگو می‌کنیم.

کلیدواژه‌ها: سلمان، پیامبر (ص)، آیین مسیح، حکومت مدائن



سلمان فارسی در یک نگاه

نام: سلمان (روزبه)
کنیه: ابوعبدالله، ابوالحسن یا ابواسحاق
تاریخ تولد: نامعلوم
وفات: سال ۳۴ هجری
محل تولد: جی از نواحی اصفهان (بنا به مشهور)
محل دفن: مدائن، شهری در نزدیکی بغداد
شغل پدر: دهقان
حرفه: حصیربافی

روزبه و بن هامان؛ (ما فروخی: ۲۳)؛ مابه بن بود یا بهبود (ابن حجر، ج ۱: ۱۳۰)؛
روزبه بن خشبودان (صدوق، ج ۱: ۱۶۵) و مابه بن بودخشان یا روزبه ابن
مرزبان (ماسینیون، ۱۹۳۴: ۱۳).

گرایش به مسیحیت

روزبه جوان که انقلابی درون او را فراگرفته بود و وجدان بیدارش او را
به ترک آشیانه ترغیب می کرد اطلاعات جامعی از آیین مسیحیت، توسط
راهبان کسب و در نتیجه آن مذهب را اختیار کرد. اما چون مورد مؤاخذه
خانواده خود قرار گرفت، خود را برای یک سفر پرمشقت آماده کرد و به همراه
کاروانی رهسپار شام- مرکز مسیحیت- شد. در آنجا در کلیسایی، مدتی را به
خدمت‌گزاری مشغول شد. آبربری^۱ در کتاب «دین در خاورمیانه»، مرکزیت
آیین مسیح در آن عصر را همین منطقه، یعنی شام می‌داند. (آبربی، ۱۹۶۹:
۲۴۲ و ۲۴۳)

سفر روزبه به شام می‌تواند تأییدی بر این روایت باشد که او در اصفهان
با راهبان مسیحی رویارو شده بوده و آنان نیز در پاسخ به این پرسش او

نام اولیه سلمان

گفته شده است که سلمان، پیش از اسلام
آوردن، روزبه نام داشت. اصولاً بسیاری از منابع
اشاره‌ای به نام سابق او نکرده‌اند. مثلاً از علامه
مجلسی نقل شده است که پیامبر (ص) سلمان
را در آغوش گرفت و او را سلمان نامید. (مجلسی،
۱۴۰۳، ج ۲۲: ۳۵۹). با این حال، در بعضی منابع،
نام اولیه سلمان به شرح زیر آمده است:
مابه بن بودخشان بن ده دیده (طبری، ج
۲: ۱۷۱)؛ **عجم اندر فیروزان؛ مابه بن بودخشان
بن ادريس بن هورسلان** از نسب منوچهر ملک
(مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۲۸ و ۲۲۹)؛ **مابه بن بدوخشان
بن مورسلان بن بهبودان بن فیروز بن مهرک**
از فرزندان آب پادشاه (ابن اثیر، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۳۸)؛



عساکر، ۱۴۰۶، ج ۱۰: ۳۵) او از آشنایی خود با راهب و جانشینش چنین می‌گوید: «مرا با وی خوش بودی و خدمت یکی کردمی و از وی چیز آموختمی» (ابن اسحاق، ج ۱: ۱۹۱ و ۱۹۲)

تعلّم روزبه در موصل^۲

پس از درگذشت راهب شام، روزبه به سفارش او به موصل مهاجرت می‌کند: او در شرح مهاجرت خود به موصل می‌گوید: «مدتی برآمد، راهب وفات یافت و مرا وصیت کرد به شخصی پارسا که در موصل مقام داشتی. برخاستم و بر وی رفتم به موصل و گفتم: فلان راهب مرا وصیت کرد پیش تو. اکنون بیامدم تا مدتی در خدمت تو باشم و فایده علمی از تو بردارم. گفت: آن مرد عظیم پارسا بود و متبرک و در علم انجیل به درجه کمال رسیده بود. مدتی پیش وی بودم و از بر وی چیزی تعلّم می‌کردم.» (همان: ۱۹۲)

در خدمت پیشوای نصیبین^۳

وقتی روحانی پارسای موصل وفات کرد، روزبه به سفارش او به نصیبین رفت. پیشوای عیسوی این شهر، شخصیتی بود که روزبه از آن به نیکی یاد کرده و در وصف او می‌گوید: «مدتی به بر وی می‌بودم و چیزی بر وی می‌خواندم و او نیز عظیم مردی پارسا بود و در علم و زهد به غایت ماهر و راسخ قدم بود.» (همان: ۱۹۲ و ابن حیان، ۱۹۸۷، ج ۱: ۲۱۲)

توصیه‌های پیشوای عموریه^۴

پس از درگذشت پیشوای روحانی نصیبین، روزبه به عموریه رفت. او انگیزه سفر خود را به عموریه، چنین شرح می‌دهد: «چون وی - روحانی نصیبین - را وفات رسید. مرا وصیت به شخصی کرد که در جانب روم مقام داشت؛ جایی که آن را عموریه گفتندی. برخاستم و بر وی رفتم و حال خود با وی برگفتم و مدتی دیگر بر وی می‌بودم و از فواید علمی چیزی تعلّم می‌کردم. صاحب عموریه مردی به غایت مجتهد و پارسا بود و در علم انجیل، نظیر خود نداشت و نزد نصاری عظیم و معتبر القول بود.» (ابن اسحاق، ج ۱: ۹۲)

در سفر روزبه به عموریه، جدا از مسئله اعتقادی‌اش، میزان توانمندی جسمانی او هم مورد توجه مورخان قرار گرفته است. به روایت ابن کثیر،

که سرچشمه آیین مسیح کجاست، شام را به او معرفی کرده بوده‌اند.

روزبه به جست‌وجوی عالمی مسیحی پرداخت. اسقفی را به او معرفی کردند. روزبه نزد او رفت و گفت: من به آیین مسیح ایمان پیدا کرده‌ام و دوست دارم در اینجا به شما خدمت کنم، از شما بیاموزم و با شما نماز بگذارم.

روزبه، خود، حالت متحول شده‌اش را این‌گونه شرح می‌دهد:

«بعضی را دیدم انجیل می‌خواندند و بعضی را دیدم که دعا و تضرع می‌کردند. مرا آن حالت

از ایشان خوش آمده، شغل پدر و مزرعه را فراموش کردم. با ایشان نشستم و پرسیدم: دین شما دین کیست؟ گفتند: دین عیسی (ع) است؛ و دیگر پرسیدم که اهل این دین کجا بیشتر باشند و اصلش بیشتر کجا هستند؟ گفتند: در شام. آنکه مرا هوس دین‌ترسایی

برخواست و آتش پرستیدن، بر دل من سرد شد و با ایشان مشغول شدم تا نزدیک شب درآمد. پدرم چون دید که من دیرباز خانه می‌روم به طلب من هر جای مرد فرستاده بود. چون باز خانه رفتم، پدر بر من افتاد و بر سر و روی من بوسه همی داد و گفت: ای پسر، چرا دیر آمدی؛ که دل پدر مشغول شده بود به سبب تو! گفتم ای پدر، مرا کلیسایی پیش آمد و آواز نصاری شنیدم. در رفتم و آن حالت ایشان مرا خوش آمد و هوس دین ایشان مرا برخاست و بدان سبب مشغول شدم تا شب درآمد. پدرم چون این سخن را از من بشنید متغیر شد و گفت: ای

پسر! دین خود نگاهدار که دین تو بهتر از دین نصاری است و در دین ایشان خیری نیست. پدر چون دید که مرا نیک هوس ترسایی برخاسته است و سخن وی را قبول نخواهم کرد و ترسید که من بگریزم از پیش وی، بیرون رفت و قیدی بخواست و بر پای من نهاد و مرا در خانه بازداشت و نگذاشت که بیرون روم.» (ابن هشام، ج ۱: ۲۶۹ و ابونعیم اصفهانی، ۱۹۸۶، ج ۱: ۱۹۸ و ۱۹۹)

ابن عساکر می‌گوید: «روزبه با راهب مسیحی آشنا شد و همراه او تا بیت‌المقدس رفت.» (ابن

پیشوای روحانی عموریه به

روزبه می‌گوید: تو پیامبری

را خواهی دید که به دین

ابراهیم مبعوث می‌شود. ظهور

این پیامبر در سرزمین عرب

خواهد بود آن پیامبر علائمی

به این شرح دارد: «هدیه

را قبول کرده و خود از آن

استفاده می‌نماید؛ از صدقه

خودش استفاده نمی‌کند و

در میان دو کتف او مهر نبوت

وجود دارد



روزبه در عموریه تنها به زندگی شبانه‌روزی در صومعه نمی‌پرداخت، بلکه به پرورش گاو و گوسفند هم اهمیت می‌داد. علاوه بر آن، این خود علامتی بود که روزبه در مرحله‌ای از عمر و توانایی جسمی قرار داشت که بتواند به پرورش دام بپردازد. (ابن کثیر، ۱۹۶۶ ج ۲: ۲۹۰)

پیشوای روحانی عموریه در آخرین لحظات عمر خود به روزبه می‌گوید: امروز دیگر از راهبان کسی باقی نمانده که به تو معرفی کنم. اما روزگاری فرا می‌رسد که تو پیامبری را خواهی دید که به دین ابراهیم مبعوث می‌شود. ظهور این پیامبر در سرزمین عرب خواهد بود و آن سرزمینی است میان سنگ‌های سیاه که در آن درختانی از نخل می‌روید. آن پیامبر علائمی به این شرح دارد: «هدیه را قبول کرده و خود از آن استفاده می‌نماید؛ از صدقه خودش استفاده نمی‌کند و در میان دو کتف او مهر نبوت وجود دارد». (ابن اسحاق، ج ۱: ۱۴۲ و ابن حیان، ۱۹۸۷، ج ۱: ۲۱۲ و ۲۱۳)

نکته قابل توجه این است که روزبه در سفرهای خود از قبل همواره با راهنمایی پیشوای عیسوی حاضر، راهنمای بعدی خود را انتخاب می‌کرد؛ یعنی آنان فردی را به روزبه معرفی می‌کردند که در واقع وصایت عیسی مسیح (ع) را داشت و روزبه به این شکل به سفر و جست‌وجو می‌پرداخت.

پیامبری که روزبه شناخت

به نوشته ابن کثیر، علائم و ویژگی‌های پیامبر اسلام (ص) توسط راهب بیت‌المقدس، برای روزبه گفته شده بود. راهب حتی به روزبه گفته بود: پیامبری که مبعوث می‌شود نامش احمد است ولی من، به دلیل کهولت سن، نمی‌توانم آن پیامبر را درک کنم. تو اگر او را درک کردی تصدیقش کن و از او تبعیت بنما. (ابن کثیر، ۱۹۶۶، ج ۲: ۲۹۳) بدین ترتیب، روزبه با علم و آگاهی، همراه با کاروانی برای پیدا کردن آن پیامبر راهی مدینه می‌شود. او در شرح این سفر می‌گوید:

«دل مشغول شدم و کسبی همی کردم، و شب و روز منتظر آن بودم تا کاروانی از حجاز در رسید. و مرا چند سر از گاو و گوسفند حاصل شده بود. برفتم و آن جمله به ایشان بدم تا مرا بر نشانند و با خود ببرند. چون می‌رفتند مرا بر نشانند. و با خود بردند. وقتی به زمین عرب رسیده بودم با من غدر

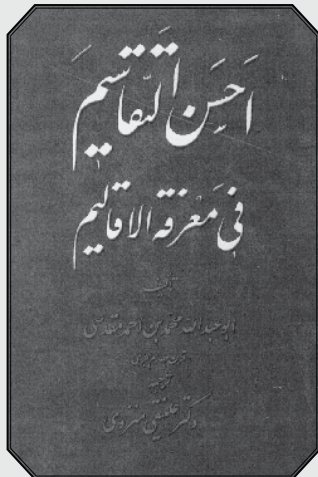
کردند و مرا به بندگی به مردی جهود فروختند. و مدتی با وی بودم؛ بعد از آن از بنی قریظه جهودی بیامد و مرا بخريد و به مدینه برد. چون چشمم به نخلستان مدینه افتاد، مرا گریه در آمد.» (ابن اسحاق، ج ۱: ۱۹۳ و ابن هشام، ج ۱: ۲۳۲)

هنگامی که روزبه قدم به خاک مدینه گذاشت باخبر شد که پیامبر (ص) در مکه مبعوث شده است. علامه محمدباقر مجلسی در **بحار الانوار**، نیز این نکته را مطرح کرده است که روزبه در مدینه از مبعوث شدن پیامبر در مکه باخبر شده است. (مجلسی، ۱۳۰۴، ج ۲۲: ۳۶۴)

روزبه در مدینه شدیداً در انتظار پیامبر (ص) بود. در روایتی که از سیره ابن اسحاق نقل می‌شود: روزبه شوق دیدار خود را این‌گونه بیان کرده است: «من آن روز، در بنی قریظه بر سر درخت خرما بودم و آن کس که مرا خریده بود در زیر درخت نشسته بود. یکی درآمد و با وی گفتم: امروز شخصی از مکه آمده و در قبا نزول کرده است و مردم مدینه بر سر وی جمع آمده‌اند و دعوی می‌کند که وی پیغمبر خداست. روزبه گفت: من بر سر درخت، چون این سخن بشنیدم، از شادی نزدیک بود تا از درخت در افتادمی. پس زود از درخت فرود آمدم و بر آن شخص دویدم و او را گفتم: ما را بگوی تا این ساعت چه می‌گفتی؟ آن مرد که مرا خریده بود برخاست و طپانچه اسیلی‌ای بر من زد و گفت: تو را با این فضول چه کار است؟ برو و به کار خود مشغول باش، من برفتم و به کار خود مشغول شدم.» (ابن هشام، ج ۱: ۱۹۴)

روز ملاقات روزبه با پیامبر (ص) فرا رسید در حالی که او در صدد بود نشانه‌هایی را که پیشوای روحانی و راهب عموریه به او اعلام کرده بود، در پیامبر (ص) ببیند. سلمان در این باب می‌گوید:

«چون شب درآمد، چند من خرما که [اربابم] به من داده بود برگرفتم و به خدمت سید (ع) آمدم و آن خرما پیش وی بنهادم و او را گفتم: این صدقه است که آورده‌ام تا شما و اصحاب از آن به کار برید. سید (ع) دست بر آن نهاد و اصحاب را گفت: بسم‌الله، شما به کار برید. من از صاحب عموریه شنیده بودم که پیغمبر آخرالزمان صدقه قبول کند لیکن خود از آن نخورد و هدیه قبول کند و خود از آن بخورد و بر پشت وی مهر نبوت ظاهر باشد. این سه علامت از آن، وی مرا گفته بود و من می‌خواستم تا این علامت‌ها باز دانم تا به حقیقت





مصدق دیگر، جنگ «تبوک» است. در این جنگ فرستاده **هرقل** که از عساکر است به همین خصوصیت پیامبر (ص) یعنی نپذیرفتن صدقه، توجه می‌کند و این ویژگی را برای هر قل بیان می‌دارد. (همان: ۲۵۱)

آزادی روزبه

در رابطه با آزادی روزبه دو روایت وجود دارد: الف. دسته‌ای از روایت‌ها، آزادی روزبه از بردگی را- که در تملک **عثمان بن اشل** یهودی بود- در سال اول هجری دانسته‌اند، مانند **تاریخ گزیده** اثر حمدالله مستوفی.

ب. دسته دیگری از روایت‌ها آزادی سلمان را در سال پنجم هجری و اولین حضور او را در نبرد، شرکت در جنگ خندق می‌دانند. این روایت‌ها شرکت نداشتن سلمان در غزوه‌های بدر و احد را به دلیل آزاد نبودن و بردگی او دانسته‌اند. ابن اسحاق در **سیره النبی** نوشته است: بردگی سلمان موجب شد که او نتواند همراه پیامبر (ص) در غزوات بدر و احد شرکت کند. (ابن اسحاق، ج ۱: ۱۴۴)

کسی که برای آزادی روزبه اقدام اساسی انجام داد پیامبر اکرم (ص) بود. آن حضرت، بدین منظور عهدنامه‌ای را با صاحب روزبه (عثمان بن اشل) تنظیم کرد. این عهدنامه توسط حضرت علی بن ابی طالب (ع) در جمادی الاول سال اول هجری نوشته شده، و افرادی همچون ابوبکر، عمر، علی (ع)، حذیفه بن یمان، ابوذر غفاری، ابودرداء، مقداد بن اسود و ابوذر غفاری مفاد عهدنامه را گواهی کردند. (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۲۹) سیصد درخت خرما و چهل اوقیه طلا، حق سهمی بود که پیامبر (ص) به صاحب روزبه پرداخت کرد.

روایات فراوانی در دست است که می‌رساند رسول خدا (ص) سلمان را از بردگی آزاد ساخت:

۱. سلمان از موالی رسول خدا (ص) به‌شمار می‌رود. او در میان بیش از ده تن دست به دست گردید تا اینکه توسط رسول خدا (ص) آزاد شد.
۲. بسیاری از دانشمندان و تاریخ‌نگاران، سلمان را از موالی رسول خدا شمرده‌اند. (حلی، ۱۳۴۲: ۱۷۵)
۳. بریده می‌گوید: سلمان غلام یهودی بود، رسول خدا او را به فلان مقدار درهم و در ازای غرس تعدادی نخل خرید، آن هم به شرط آنکه سلمان تا زمان باردهی نخل‌ها در آن نخلستان کار کند. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۵، ج ۱۸: ۳۵)

بدانم که آیا وی همان پیغمبر است که صاحب عموریه مرا نشان به وی داده بود؟ پس چون آن خرمای صدقه که من برده بودم نخورد، از بهر آن که نام صدقه بر وی نهاده بودم، با خود گفتم: این یک علامت درست شد. آن‌گاه برخاستم و برفتم. روز دیگر چون از شغل خواجه فارغ شده بودم، باز خرما که مرا جمع شده بود برگرفتم و قصد خدمت سید (ع) کردم. به پیش وی بنهادم و گفتم: این هدیه‌ای است که آوردم تا تو و اصحاب آن را به کار ببرد. سید (ع) دست در آن باز نهاد و اصحاب را گفت: درآیید؛ و خود با اصحاب آن خرماها را بخوردند. من با خود گفتم: این دو علامت درست شد. روز سوم برخاستم و قصد خدمت پیغمبر (ص) کردم. و سید (ع) به گورستان بقیع رفته بود. برفتم و سید (ع) را در آن جایگاه دیدم نشسته و صحابه پیش وی به زانوی خدمت درآمده. من چون برفتم، تحیت بگزاردم و بر سر وی باز ایستادم و در پشت وی نگاه کردم. سید (ع) به فراست (هوشیاری) بدانست که مرا چه مقصود است. آن‌گاه ردا از دوش مبارک خود برگرفت و مهر نبوت بر پشت وی ظاهر شد. من چون چنان دیدم، در قدم‌های وی افتادم و می‌گریستم و بی‌خود شدم. آن‌گاه دو تا شدم و بر پشت وی بوسه دادم و گفتم: «شهد أن لا اله الا الله و اشهد أنك رسول الله» و بعد از آن آغاز کردم و قصه خود از اول تا آخر شرح باز دادم. سید (ع) مرا نوازش‌ها فرمود. صحابه تعجب کردند و گفتند: این حال عجیب و این واقعه‌ای غریب است. مردم مدینه بر سر من جمع آمدند و قصه من همی پرسیدند و من با ایشان قصه خود همی گفتم و سید (ع) دوست داشتی که من قصه خود با مردم گفتمی». (ابن هشام، ج ۱۱: ۱۹۴ و ۱۹۵ و مجلسی، ۱۳۰۴، ج ۱۹: ۱۰۵ و ۱۰۶)

یکی از علائمی که روزبه دریافت، نپذیرفتن صدقه توسط پیامبر (ص) بود که روزبه از آن به‌عنوان شناسایی ایشان استفاده کرد. غیر از روزبه، سایر مسیحیان هم که با پیامبر (ص) برخورد می‌کردند به این علامت توجه داشتند. نمونه آن، «داستان مباحله» است. وقتی اسقف‌های نجران با پیامبر (ص) روبه‌رو شدند، یکی از آنان در گفت‌وگویی با دیگر اسقفان، پیامبر (ص) را تصدیق می‌کند و مشخصه پیامبر (ص) را این می‌داند که صدقه نمی‌پذیرند یا نمی‌خورد. (مجلسی، ۱۳۰۴، ج ۲۱: ۳۵۱ و ۳۵۲)





۴. خطیب بغدادی گفته است: رسول خدا بهای آزادی سلمان را پرداخت، پس او به بنی هاشم تعلق دارد. (خطیب بغدادی، ج ۱: ۱۶۳ و ۱۶۴)

۵. حاکم نیشابوری روایت کرده: علی بن عاصم در داستان اسلام آوردن سلمان گفته است: سلمان برده بود. چون رسول خدا به مدینه آمد، خدمت آن حضرت رسید و اسلام آورد. پیامبر نیز او را خرید و آزاد کرد. (حاکم، ۱۳۹۷: ۱۹۸)

از تجمیع گفتارهای منابع واضح است که سلمان در سال اول هجرت آزاد شده است. حتی در بعضی از روایات آمده است که او در مکه آزاد شد. بعضی، مثل مؤلف تاریخ گزیده، تصریح کرده‌اند که رسول خدا (ص) سلمان را در سال اول هجرت خرید و آزاد کرد. (نوری: ۲۰)

سلمان و واقعه «سقیفه بنی ساعده»

در سقیفه ابوبکر، عمر، ابوعبیده جراح، خالد بن ولید و عثمان که هسته اصلی جریان خلافت بودند شرکت داشتند. اما یاران نزدیک و مورد وثوق پیامبر (ص) مثل علی (ع)، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار و ... معتقد بودند که در آن شرایط نبایستی بحث جریان خلافت مطرح می‌شد. این دسته نسبت به امر مسلمانان و جانشینی پیامبر (ص) بی تفاوت یا بی‌انگیزه نبودند بلکه رسیدگی به امر کفن و دفن پیامبر (ص) را در اولویت می‌دانستند. از نظر آنان امامت یا جانشینی پیامبر (ص) از قبل، طبق شواهد موجود، تعیین شده بود و نیازی به نشست سقیفه نبود؛ آن هم در شرایطی که هنوز پیکر مطهر رسول خدا بر روی زمین بود و دفن نشده بود. لذا قدرت قبیله‌ای کار خلافت را به اتمام رساند و ابوبکر به‌عنوان خلیفه انتخاب شد.

طبرسی در کتاب «احتجاج» واقعه سقیفه را این‌گونه شرح داده است: با ابوبکر دوازده نفر بیعت نکردند و منکر خلافت وی بودند: «خالد بن سعید بن العاص، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر و بریده اسلمی از مهاجرین، و ابوالهیثم بن التیهان، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، خزیمه بن ثابت، ابی بن کعب و ابویوب انصاری از انصار».

سلمان بعد از حضرت علی (ع) با اکراه و ناخشنودی با ابوبکر بیعت کرد. به روایت سلیم بن قیس، مأموران خلیفه حرمت سلمان را نگاه نداشتند. او را مضر و مضر کردند تا گردنش آسیب

دید. (طبرسی، ۱۳۸۶: ۱۱۱)

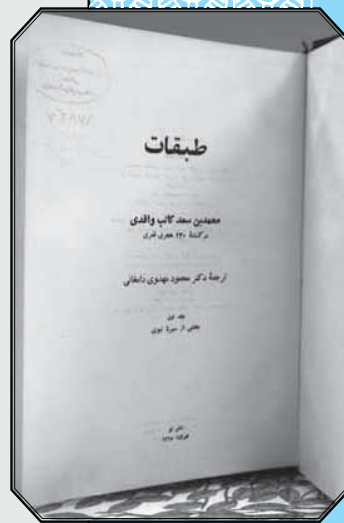
سلمان گام در جای گام علی (ع) می‌نهاد. تندروی و کندروی در مشی او دیده نمی‌شد. در جریان سقیفه نه زودتر از علی (ع) با ابوبکر بیعت کرد و نه برای بیعت بر علی (ع) اصرار ورزید، زیرا راز خاموشی و شکیبایی علی (ع) را دریافته بود. علاوه بر آن ناخشنودی خویش را نسبت به بیعت با ابوبکر نشان داد. به نقل از سید مؤید آملی، در هنگام بیعت با ابوبکر، سلمان دست چپ خود را پیش می‌برد و می‌گوید دست راست من از زمان رسول خدا در بیعت علی (ع) است! و با آن، به جز با علی، با فرد دیگری بیعت نمی‌کنم. ابوبکر رضایت می‌دهد که سلمان همان‌گونه که می‌خواهد بیعت کند. عمر بن خطاب وقتی ناخشنودی سلمان را در بیعت با ابوبکر می‌بیند به او می‌گوید:

«بنی هاشم که از بیعت با ابوبکر روی گرداندند به خاطر نسبتی بود که با پیامبر (ص) داشتند و مدعی‌اند که خودشان بهترین مردم‌اند. اما تو چرا از بیعت روی گرداندی؟!» سلمان می‌گوید من هم شیعه آن‌ها هستم. وقتی آن‌ها روی گرداندند، من هم از بیعت روی می‌گرداندم، وقتی بیعت می‌کنند من هم بیعت می‌کنم. (نوری، ۱۳۶۹: ۵۸۷)

سلمان در برابر این جریان، هم رأی علی (ع) بود و از او تبعیت می‌کرد. او جریان گردهمایی سقیفه را تأیید نکرد. بنابراین بیعت او نیز با اکراه و ناخشنودی صورت پذیرفت. در واقع سلمان یکی از افراد اربعه^۱ مشهور زمان رسول اکرم (ص) بود، یعنی یکی از کسانی که از او به‌عنوان هسته اصلی تشیع یاد می‌کنند. او همچون علی (ع) از ماجرای سقیفه باخبر بود و به روشنی دریافته بود که مثل سرورش شکیبیا و خاموش بماند، البته تا حضرت زهرا (س) زنده بود علی (ع) با ابوبکر بیعت نکرد. در چنین شرایطی حضرت صبور، خاموش و غمزده بود. تنها به بیان چند جمله اکتفا کرد. او به عمر گفت: «شیر خلافت را بدوش که برای تو نیز نصیبی خواهد بود. امروز زمام آن را محکم برای ابوبکر در دست گیر تا فردا در اختیار خودت باشد.» عمر نیز وقتی به دست ابولولو مضر و مضر شد گفت اگر ابوعبیده زنده بود او را به‌عنوان خلیفه پس از خود برمی‌گزیدم. (دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۲۲۷ و ۲۲۸)

سلمان نیز در ادامه مذاکرات سقیفه، ابوبکر را مورد خطاب قرار داد و گفت: «زمامداری تو به





استناد چیست؟ وقتی با اموری روبه‌رو شوی بدان آشنایی نخواهی داشت، با کدام بهانه و عذر خودت را بر کسی که از تو دانا و به پیامبر (ص) نزدیک‌تر و به تأویل کتاب خداوند داناتر است و سنت پیامبر (ص) را بهتر می‌شناسد و پیامبر (ص) در حیات خود او را مقدم داشته است و در هنگام وفات نیز سفارش او را کرده است برتر می‌دانی؟ شما به سخن پیامبر (ص) اهمیت ندادید و سفارش او را فراموش کردید، برخلاف پیمان عمل کردید و پیمان را شکستید. شما متعهد بودید که زیر فرمان **اسامه بن زید** قرار بگیرید اما از این تعهد روی بر تافتید و مخالفت ورزیدید.» (طبرسی، ۱۳۸۶: ۷۶-۷۷)

حکومت مدائن

مدائن پایتخت ساسانیان بود که به دست مسلمانان فتح شد. این شهر را شهری افسانه‌ای نامیده‌اند. پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، شرایطی به‌وجود آمد که عمر، سلمان را به حاکمیت مدائن برگزید. پیش از سلمان **حذیفه بن یمان** حاکم مدائن بود. سلمان، که خود در فتح مدائن، نقش به‌سزایی داشت و خدمات شایسته‌ای را به اعراب نمود، بنا به پیشنهاد **سعد بن ابی وقاص** از جانب عمر به فرمانروایی مدائن منصوب گردید و تا زمان خلافت عثمان و تا آخر عمر در این منصب باقی ماند. (مقدسی، ۱۳۵۰: ۱۱۶) او در ایام حکومت خود، بیت‌المال را صرف مردم می‌کرد و حتی از حقوق شخصی خود به نفع جامعه و نیازمندان خرج می‌کرد. (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۴: ۷۷).

یکی از کارهای مهم سلمان در مدائن این بود که مسجد را پایگاه فعالیت‌های اجتماعی و مرکز تعلیم و تربیت و هدایت مردم قرار داد. او در این کار با الهام گرفتن از شیوه پیامبر (ص) توانست مردم آن ناحیه را با قوانین، احکام و معیارهای اسلامی آشنا سازد.

وفات سلمان

انسان‌های کامل و اولیای مقرب درگاه خداوند گاهی از غیب مطلع می‌شوند. سلمان نیز چنان خصوصیتی داشت. او از مرگ خود باخبر بود. لحظات آخر زندگی به وصیت مولایش رسول خدا (ص) عمل نمود؛ یعنی دستور داد تا او را به

قبرستان ببرند تا زمانی را با مردگان گفت‌وگو کند. این عمل خود گواه آن بود که وی رفتنی است و اجلس فرا رسیده است. در بامداد روز سه‌شنبه سال ۳۴ یا ۳۶ مق از همسرش مقداری مشک طلبید و بدن خود را با آن خوش‌بو کرد و بعد به انتظار ماند تا اجلس فرارسید. طبق وصیت سلمان، برای مراسم تدفین او حضرت علی (ع) و قنبر آمدند و او را غسل و کفن کردند. (محدثی، ۱۳۷۵: ۶۰ و ۵۳) سپس، پیکرش را در شرق تیسفون در اسبانبیر به خاک سپردند. (مقدسی، ۱۱۶: ۱۳۵۰)

نقل قول‌های متفاوتی را در مورد سال وفات سلمان ذکر کرده‌اند:

منابعی مانند **اسد الغابه و شرح نهج البلاغه** با تردید رحلت سلمان را در دوران خلافت عمر می‌دانند. (ابن اثیر، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۳۱ و ۳۳۲؛ ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸: ۳۷)

ابن قتیبه نیز در **المعارف** درگذشت سلمان را متکی به برخی روایات در دوران خلافت عمر می‌داند. (ابن قتیبه، ۱۹۸۷: ۲۷۱)

مؤلف کتاب **تهذیب الاسماء و اللغات**، وفات سلمان را در دوران عمر مردود دانسته است. (نوی، بی تا، ج ۱: ۲۲۸)

منابعی همچون **تاریخ اسلام** ذهبی و **صفة الصفوة** ابن جوزی، وفات سلمان را در مدائن و در دوره خلافت عثمان ذکر کرده‌اند. (ذهبی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۶۳ و ابن جوزی ۱۴۰۶، ج ۱: ۵۵۵)

در کتاب **تاریخ بغداد** نقل شده است که سلمان در اوایل خلافت علی (ع) در سال ۳۶ هجری رحلت کرده است. (بغدادی، بی تا، ج ۱: ۱۷۱)

امروزه قبر سلمان در محلی به نام «سلمان پاک» بازمانده از مدائن قدیم، در نزدیکی بغداد زیارتگاه مسلمانان است. گنبدی مجلل و باشکوه بر قبر وی سایه افکنده است؛ صحن و بارگاهی دارد و زوار زیادی هر روزه وی را زیارت می‌کنند.

در ادامه این مبحث، نشانه‌ای از زهد کرامت سلمان را بیان می‌کنیم که آن را به‌عنوان موعظه‌ای خطاب به سعد بیان کرده است. داستان از این قرار است:

در آستانه مرگ سلمان، سعد و ابن مسعود به خانه او رفتند و از نزدیک حالت وی را مشاهده نمودند.

سلمان گریه‌اش گرفت. پرسیدند چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پیامبر (ص) با ما پیمانی بسته بود که آن پیمان را مراعات نکردیم. پیامبر (ص) گفت: برداشت هر یک از شما از دنیا باید به اندازه توشه یک سوار باشد.

سلمان ادامه می‌دهد و در نهایت سعد را موعظه و سفارش می‌کند هنگامی که قدرت و حکومت را در دست دارد؛ در تقسیم اموال و هر گونه تصمیم‌گیری، خداوند را در نظر داشته باشد. (ذهبی، ۱۴۰۵، ج ۱: ۵۵۲ و ۵۵۳)

سخن آخر

سلمان از جمله مردان شرایط سخت روزگار خود و مسلمانان بود. او با دوراندیشی و تفکر خود هم سبب نجات خود گردید و هم اسلام را در شرایط سخت هجوم دشمنان یاری رساند. پیشنهاد او در امر حفر خندق، در جنگ احزاب، رهگشای خوبی بود که پیامبر (ص) آن را پذیرفت و موجب شد در نهایت، لشکر ده‌هزار نفری کفار و قریش که در رأس آن **ابوسفیان** قرار داشت با منعی به‌نام خندق برخورد کنند. آن‌ها این کار را طرح و اندیشه یک مرد ایرانی دانستند. سلمان در خندق درس‌های زیادی هم از پیامبر (ص) آموخت، باورهایی به اعتقاداتش افزوده شد، و نشانه‌های نبوت را در چهره پاک پیامبر (ص) دید. به راستی که نبرد خندق، آن روزنه‌های ناباوری را در سلمان به باور قلبی مبدل ساخت، که مصداق آن آینده‌نگری پیامبر (ص) در روزهای خندق بود که وعده رؤیت آن را به سلمان داد.

سلمان عمری در جست‌وجوی حقیقت بود. اسلام، سلوک و اندیشه‌های رسول اکرم (ص) و پیشوای دیگرش یعنی امام علی (ع)، این‌ها همه نشانه‌های حقیقت بودند، و او به این حقایق دل‌بسته بود. این علایق و وابستگی‌های سلمان به قدری بود که همواره در محضر پیامبر (ص) سؤالات زیادی به ذهنش می‌رسید. گفته شده که او نسبت به پیامبر (ص) کثیرالسؤال بود؛ (نوری طبرسی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۶۳) از کسانی بود که با دیدن افراد، به ایمان و کفر آنان پی می‌برد؛ انسانی خیر، فاضل، دانشمند و زاهد بود و به زندگی سخت و مشقت‌بار تن می‌داد.

پی‌نوشت‌ها

1. Arbery
۲. مقدسی نام «موصل» را نامی جدید می‌داند که بعد از فتح توسط اعراب مسلمان، بدین نام خوانده شد. نام سابق موصل را «خولان» ضبط کرده است (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۹۴ و ۱۹۵). **یاقوت** نیز از قول حمزه اصفهانی نام قدیم موصل را در روزگار ایران ساسانی «نوارشیر» روایت می‌کند. (یاقوت، ۱۹۷۹، ج ۵: ۲۲۳)
۳. یاقوت حموی، نصیبین را بر سر راه شام، بین موصل و شام وصف می‌کند که گذر کاروان‌ها از این شهر بود؛ چهل هزار باغ در این منطقه وجود داشته است. در نصیبین بارویی وجود داشته است که به‌دست رومی‌ها ساخته شده بودند؛ این بارو ناتمام مانده بود و در نهایت در دوران انوشیروان، کامل گردید.
۴. عموریه یکی از شهرهای روم شرقی است که در سال ۲۲۳هـ.ق،

۵. سقیفه مکانی بود که در آن عده‌ای از مهاجر و انصار گردهم آمدند تا درباره جان‌شینی پیامبر اکرم (ص) گزینه‌ای را انتخاب کنند. این موضوع در شرایطی به شور و مشورت گذاشته شده بود که علی (ع) با چند تن از یاران نزدیک خود در حال مقدمات تدفین جنازه رسول اکرم (ص) بودند.
۶. تاز: به معنای کینه، کینه‌کشی، انتقام، خوانخواهی، خون
۷. سلمان، ابوذر، مقداد و عمار افراد اربعه مشهور زمان پیامبر (ص) بودند.

منابع

۱. ابن عساکر، علی بن حسن بن هبه‌الله؛ **مختصر تاریخ دمشق**، این منظور، به تحقیق ریاض‌الحمید، مراد، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۶ق
۲. مجلسی، محمدباقر محمدتقی؛ **بحار الانوار**، بیروت، مؤسسه‌الوفاء، ۱۴۰۳ق
۳. طبرسی، ابومنصور، احمدبن علی بن ابوطالب؛ **الاحتجاج**، به تحقیق سید محمد باقر خراسانی، نجف، منشورات نعمان؛ ۱۳۸۶ق
۴. ابن‌اسحاق، **سیره‌النبی (ص)**، به تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، مصر، مکتبه محمدعلی صبیح، بی‌تا
۵. ابن‌کثیر، عمادالدین اسماعیل بن عمر؛ **البدایه و النهايه**، ج ۲، ۱۹۶۶م
۶. ابن‌حیان، عبدالله بن محمد جعفر؛ **طبقات المحدثین باصبهان**، بیروت، مؤسسه‌الرساله، ۱۹۸۷م
۷. ابن‌هشام، ابومحمد عبدالملک بن هشام بن ایوب الحمیری؛ **السیره‌النویه**، به تحقیق مصطفی السقا، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌تا
۸. حاکم؛ **معرفه علوم الحدیث**، مدینه‌المنوره - حجاز، ۱۳۹۷ هـ.ق
۹. ابن‌ابی‌الحدید، ابو حامد بن عبدالحمید بن هبه‌الله؛ **شرح نهج‌البلاغه**، بیروت، داراحیاء التراث العربیه، ۱۳۸۵ق
۱۰. مستوفی، حمدالله؛ **تاریخ گزیده**، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش
۱۱. حلی، حسن بن علی ابن داود؛ **رجال**، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش
۱۲. خطیب بغدادی، ابوبکر احمدبن علی؛ **تاریخ بغداد**، دارالکتب العربی، بیروت، بی‌تا
۱۳. مقدسی، مطهر بن طاهر؛ **آفرینش و تاریخ**، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰
۱۴. مهاجرانی، عطاءالله؛ **پرسی سیر زندگی و حکمت و حکومت سلمان فارسی**، تهران، اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۷۵
۱۵. ابن‌اثیر، علی‌بن محمدبن عبدالکریم؛ **اسد‌الغابه فی معرفه الصحابه**؛ بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۷ق.
۱۶. ابن قتیبه، المعارف، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۷ق
۱۷. نووی، یحیی بن شرف؛ **تهذیب الاسماء و اللغات**، قاهره، اداره الطباعة المنبری، بی‌تا
۱۸. ذهبی، محمدابن احمدبن عثمان ابن قایماز؛ **تاریخ‌الاسلام و طبقات المشاهیر و الاعلام**، قاهره، مکتبه‌القدس، ۱۳۶۸ق
۱۹. ابن جوزی، جمال‌الدین ابوالفرج؛ **صفة الصفوه**، به تحقیق محمود فاخوری، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق
۲۰. ذهبی، محمدابن احمدبن عثمان ابن قایماز؛ **سیر اعلام النبلاء**، به تحقیق شعیب الارتود، بیروت، مؤسسه‌الرساله، ۱۴۰۵ق
۲۱. محدثی، جواد؛ **سلمان فارسی**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۲۲. مرتضی عاملی، جعفر؛ **سلمان فارسی**، قم، انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۹
۲۳. ابن‌سعد، **طبقات‌الکبری**؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات فرهنگ و اندیشه، چاپ اول، ۱۳۷۴
۲۴. نوری، **نفس‌الرحمان فی فضائل سلمان**؛ انتشارات الرسول المصطفی، قم، بی‌تا
۲۵. مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد؛ **احسن‌التقسیم فی معرفه الاقالیم**، ترجمه علی نقی متروی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
۲۶. یاقوت، حموی؛ **معجم‌البلدان**، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۷۹